

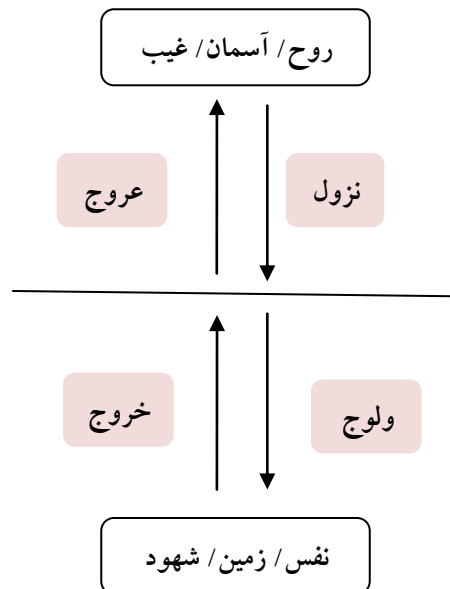


- آنچه که در سوره مبارکه سبأ بسیار مهم است، نسبتی است که انسان با غیب دارد.
- آنچه که بین آسمان و زمین و یا غیب و شهود، اتفاق می افتد به بیان آسان در نمودار زیر نشان داده شده است.
- در این نمودار حرکت انسان نشان داده شده است. لذا شناخت این حرکت بسیار مهم است.
- آیه ۲ از این حرکت پرده برداری نموده است.

- این حرکت به صورت زیر است که:

- ✓ از آسمان نزولی اتفاق می افتد.
- ✓ این نزول، ولوج پیدا می کند.
- ✓ سپس این ولوج، خروج می یابد.
- ✓ این خروج، عروج پیدا می کند.

- این ساختاری در عالم هستی است که به تعبیر حضرت علامه، همه حرکت اشیاء در داخل این نظام طراحی شده است.
- به عبارت دیگر رابطه ای است بین غیب و شهود.
- حقیقتی از بالا به پایین نازل می شود و این حقیقت «ولوج» می یابد.
- «ولوج» وارد شدنی است که اتصالی بین اجزا برقرار می شود. به عبارت دیگر ولوج، وارد شدن همراه با آمیختگی است. مانند آب و گیاه که آب در داخل گیاه ولوج می یابد زیرا داخل شده و با همه اجزا گیاه آمیخته می شود. شب و روز نیز اینگونه اند.
- این حقیقت را در همه جا مشاهده می کنیم.
- «روح» نیز اینگونه است زیرا روح حقیقتی است آسمانی که نازل شده و مدتی با زمین آمیختگی پیدا می کند و سپس خارج شده و عروج پیدا می کند.



- در این جریان «نزول، ولوج، خروج و عروج» بین زمین‌ها تفاوت وجود دارد. بعضی از زمین‌ها آباد شده و بالا می‌روند و بعضی پایین می‌مانند.

- انسان‌ها نیز آسمان و زمین دارند. زمین انسان، «نفس» است و آسمان انسان، «روح».

- نفس انسان اگر از این نزول، ولوج، خروج و عروج استفاده کند، به «نفس مطمئنه» تبدیل می‌شود و اگر استفاده نکند، «نفس اماره» می‌شود.

- مراتب انسان‌ها به مراتب روح بستگی ندارد زیرا روح حقیقت ثابتی است و تغییر نمی‌کند بلکه مراتب انسان‌ها به مراتب نفس، بستگی دارد.

- روح مانند نور خورشید است. نور خورشید هم تغییر نمی‌کند بلکه زمین است که به نسبت خورشید تغییر می‌کند.

- بستگی دارد که «نفس» از مدت آمیختگی (ولوج) با روح، چقدر استفاده کرده باشد.

- این جریان در درون انسان نیز اتفاق می‌افتد. زمین آن «ذهن» و آسمان آن، «ذکر» است.

- یعنی «ذکر» یک حقیقت آسمانی است که نازل می‌شود و مدتی با ذهن و وجود ما آمیختگی پیدا می‌کند.

- ذکر مال انسان نیست بلکه مانند روح، مدتی در اختیار ماست تا بتوانیم از آن بهره‌مند شویم. فاعل ذکر، انسان نیست، «ذاکر» و «مذکور» هر دو خداست.

- اگر انسان از ذکر استفاده کند ذهن او به سمت «تفکر» پیش می‌رود.

- «تفکر» حاصل نزول و ولوج ذکر، در ذهن انسان است.

- اگر ذکر را از عالم هستی حذف کنیم انسان‌ها قدرت تفکر کردن را از دست می‌دهند و «فکر» می‌کنند.

- «فکر» یعنی برای اهداف خود توجیه آوردن. «تفکیر» به نوعی یعنی من برای رسیدن به منویات خودم توجیه می‌چینم. به همین علت

«فکر» بسیار خطرناک است. در حالی که «تفکر» یعنی حقایق و قوانین هستی را می‌شناسم و به منویات خود کاری ندارم.

- ماده اولیه تفکر، «ذکر» است. فکر همان «ذهن» است زمانی که ذکر را از آن بگیریم. ذکر را اگر از انسان بگیریم از او فقط نفسانیات می‌ماند.

- بنابراین دستگاه رابطه با غیب در درون و بیرون انسان دائماً در فعالیت است. چه انسان غیب را بشناسد و چه نشناسد چه برایش مهم باشد و چه نباشد.

- در قیامت وقتی ذکر و روح از انسان‌ها جدا می‌شود آنها افسوس و حسرت دوره دنیا را می‌خورند که با ذکر و روح آمیخته بودند و قدر ندانستند.

- ما در دنیا گیاهی بودیم که کنار آب بودیم و می‌توانستیم جوانه بزنیم اما جوانه نزدیم و یا کم جوانه زدیم.

- ارتباط با غیب در این سوره بسیار مهم است البته نه از این حیث که در صدد شهود کردن غیب‌هایمان باشیم بلکه مهم، «بودن» و «ارتباط و استفاده از غیب» است زیرا غیب همه زندگی ما را رقم می‌زند.

- جلسه گذشته تا آیه ۵ توضیح داده شد. ادامه آیات از آیه ۶ به بعد:

وَ يَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (٦)

و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [آن خدای] شکست‌ناپذیر ستوده هدایت می‌کند.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَذَلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلُّ مَرَّزِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (٧)

و کسانی که کافر شدند، گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد که چون کاملاً متلاشی شدید، قطعاً آفرینشی جدید خواهید یافت؟

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبُعِيدِ (٨)

آیا [این مرد] بر خدا دروغ بسته یا جنونی در اوست؟ [نه]، بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، در عذاب و گمراهی بس دوری هستند.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ نَسْأًا نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (٩)

آیا به آنچه پیش رو و پشت سرشان از آسمان و زمین است، نگاه نکردند؟ اگر بخواهیم آنها را در زمین فرو می‌بریم، یا قطعاتی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعاً در این [هشدار] برای هر بنده‌ی توبه‌کاری عبرت است.

- آیه ٦: در این آیه «انزل» کلید واژه مهمی است.

- یکی از موارد نازل شده از آسمان که بناست با ما ولوج داشته باشد و مدتی با ما زندگی کند، «خود قرآن» است.

- «قرآن»، زمینی نیست بلکه مدتی مهمان ماست و بعد هم به آسمان عروج پیدا می‌کند.

- اگر انسان‌ها این مطلب را بفهمند، دیگر قرآن را شوخی نمی‌گیرند و خودشان را به قرآن وصل می‌کنند تا با آن بالا بروند.

- الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: الذی موصول است و موصول برای موجودات ذی‌شعور به کار می‌رود.

- قرآن موجودی ذی‌شعور است.

- «اوتوالعلم» شخصیت مهم این سوره هستند. شخصیتی که سوره می‌خواهد ما را به آن مقام برساند.

- مهم‌ترین غیب عالم - که نازل شده است - خود وحی است. اعظم این وحی‌ها «قرآن» است.

- آیه ٧: همین که فرد ارتباط با غیب در نهادش نیست و نمی‌خواهد آن را بپذیرد، ثمره‌اش این

می‌شود که گفته‌ای غیر از ساختار مادی، مورد پذیرش نیست.

- از آثار نداشتن ارتباط با غیب این است که انسان موضوعات فرامادی را نمی‌تواند بپذیرد.

- چنین کسی نمی‌تواند بپذیرد که انسان‌ها بعد از پوسیده شدن دوباره زنده می‌شوند زیرا در عالم ماده

چنین چیزی امکان ندارد ضمناً او تا به حال چنین چیزی را ندیده است.

- هر جایی انسان دست خدا را بسته ببیند و نتواند بپذیرد که می‌تواند خلق جدیدی صورت بگیرد، عدم باور به غیب است.

اینکه انسان ناامید می‌شود از آثار عدم باور به غیب است.

- اگر کسی به قانون‌های خدا اطمینان ندارد، قانون‌های خدا را امتحان کند.

- هر کسی واقعاً تصمیم بگیرد خدا را امتحان کند قطعاً بیش از ٨٠ درصد قوانین در همین عالم ماده به وضوح جواب می‌دهد.

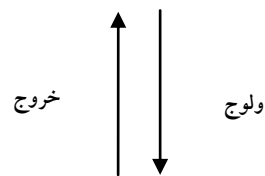
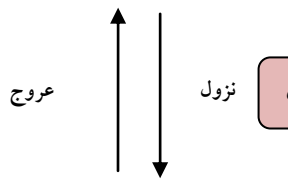
- واقعاً زندگی، بدون عالم غیب، به درد نخور است.

- دردناک است که انسان در لجن‌زار دنیا زندگی می‌کند اما باز هم می‌ترسد که به خدا و قوانین خدا اطمینان کند.

- به همان اندازه که ایمان به غیب بالا برود، اطمینان و آرامش و امنیت در انسان بالا می‌رود.

- آیه ١٠: وصف یکی از کسانی است که در عالم، به غیب ایمان داشته و به همه قوانین خدا اعتماد نموده است.

روح / آسمان / غیب



نفس / زمین / شهود

- ما باید همه زندگی افراد مؤمن را ببینیم که سرشار از خوشی و اطمینان و آرامش بوده است.
- همه زندگی امام حسین (ع) سرشار از فراخی است و ایشان هیچ بن بستى در زندگى نداشته‌اند.
- انبیاء چنان به غیب ایمان داشته‌اند که در همه زندگی‌شان، دائماً منتظر بوده که خدا خلق جدید انجام دهد.
- باور به غیب انسان را هیچ‌گاه در بن بست نمی‌گذارد.
- انبیایی مانند حضرت یوسف و یونس و ایوب و ... در نهایت سختی و مشکلات، ذره‌ای از ایمانشان کم نشده و اطمینانشان به خدا ثابت است.
- حضرت علی (ع) می‌فرماید: خدایا اگر مرا به جهنم هم ببری در آنجا فریاد می‌زنم و به همه می‌گویم: «دوستت دارم».
- انبیاء آمدند تا سطح بسیار بالای توانایی انسان را به او نشان دهند.
- اگر انسان نخواهد غیب را باور کند بسیار طبیعی است که این حرف‌ها را سخنان یک فرد گوینده دروغگو و یا مجنون پندارند.
- هرگاه به دنیا می‌رسیم تازه ابتدای بدبختی است زیرا خوشی‌های آن با آلم و درد همراه است.

دنیا چو حباب است نه بر آب، که بر روی سراب  
 آن هم چه سرابی که ببینند به خواب  
 وان خواب چه خواب که خواب مستان خراب

- آیه ۹: خدا در این آیه می‌گوید: ای انسان‌ها شما محصور در آسمان‌ها و زمین هستید و نمی‌توانید جایی بروید که آسمان یا زمین نداشته باشد.
- هزار و یک مسئله و راه برای هلاکت انسان وجود دارد. حتی اگر به حَسَب تخیل هم بود انسان‌ها باید به این موضوع که چگونه می‌توانند از دنیا و سختی‌ها و هلاکت آن رها شوند، علاقه نشان می‌دادند.
- **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹):** این آیه راهی است که سوره برای ما مسیری را باز می‌کند که می‌توان از این مسیر رفت و به غیب متصل شد، این است که این سخنان برای افرادی که «عبد مُنِيب» هستند مهم و نشانه است. یعنی انسان باید عبد منیب شود.

- عبد منیب:

- ✓ **عبد (التحقیق):** تذلل و خضوع در مقابل مولا. اینکه انسان برای خودش مالکیت در نظر نگیرد. یعنی از جانب خودش امر و نهی نمی‌کند، بلکه او مبنای امر و نهی‌اش از جانب مولاست.
- ✓ **منیب (نوب) (التحقیق):** نوب یعنی نازل شدن در محلی همراه با اختیار و بازگشتن به جایی که قصد آن را کرده‌اید.
- ✓ **انابه (التحقیق):** به باب افعال رفته و کار آن متعدی کردن است و برای قیام فعل همراه با فاعل است. وقتی که شخص نفسش را در محلی مقیم می‌کند. «رجوع»، «اقبال» و «توبه» همه از آثار انابه هستند. فرد خودش را در مقام و محلی قرار می‌دهد که این محل توجه و ذکر و بشارت و .. است. او برای ذکر، توبه و رجوع محیا می‌شود.
- «توبه» خود رجوع است و «انابه» در محلی قرار گرفتن برای رجوع است. یعنی انابه مقدمه برای توبه است.
- **اوب:** «اواب» در واقع رجوع کردن با توجه به مرجع رجوع است و «توبه» رجوع کردن به حیث از یک چیز برگشتن است.
- انابه بستر ساز است. به همین علت انابه به شدت در بحث ولوج مهم است. (بستر ساز یعنی زمینه ساز بودن)

- یعنی اتفاقات بعد از رجوع مانند «توبه»، «بشارت» و «اواب شدن» همه در زمین او روی می‌دهد.

- «انابه» انسان را در محلی مقیم می‌کند که به سبب آن امکان رجوع برای او فراهم می‌شود.

- زمین عروج را انابه می‌سازد.

مثال برای انابه: در کشاورزی فصلی وجود دارد به نام آئیش، یعنی زمین شرایط لازم برای رشد گیاه را از دست می‌دهد. برای اصلاح زمین، یک فصل در آن چیزی نمی‌کارند و یا املاحی به زمین اضافه می‌کنند و یا گیاهی متضاد با گیاه اصلی در زمین می‌کارند که به آن آئیش گویند، یعنی زمین را برمی‌گردانند به حالتی که امکان رشد داشته باشد.

- یعنی فردی که انابه دارد زمین ذکر و توبه را فراهم می‌کند.

- «انابه» کاری است که پالایش نفس می‌کند تا امکان «معراج نفس» را فراهم کند.

- «انابه» کاری است که پالایش ذهن می‌کند تا امکان «تفکر» را فراهم کند.

- انسان تا انابه نداشته باشد نمی‌تواند از «ولوح» بهره‌برداری کند.

- یک قانون مهم: ولوح: داخل شدن + اتصال + اختلاط

- چون داخل شدن به علاوه اتصال است، اتصال سنخیت می‌خواهد و تا دو شیء سنخیت نداشته باشند اتصال اتفاق نمی‌افتد و نمی‌توانند در هم ولوح پیدا کنند. مثال: آب و سنگ‌ریزه سنخیت ندارند پس در هم ولوح پیدا نمی‌کنند اما آب و نمک سنخیت دارند پس در هم ولوح پیدا می‌کنند.

- حال وقتی از آسمان «قرآن»، «وحی»، «ذکر»، «علم» و «رزق» نازل می‌شود. برای ولوح اینها احتیاج به سنخیت می‌باشد.

- «انابه» آن مؤلفه‌ای است که سنخیت برای ولوح «وحی» و «ذکر» در انسان تولید می‌کند.

- وقتی انابه صورت گیرد، ذکر، توبه و تفکر و ... در وجودمان اتفاق می‌افتد.

- دو راه برای اینکه بفهمیم چگونه انابه در ما می‌تواند اتفاق بیفتد:

✓ یک راه بررسی انابه در «قرآن» است. (در سوره سبأ مؤلفه‌های مختلفی از انابه مطرح و باز شده است.)

✓ راه دیگر مطالعه «روایات» است. (در صحیفه سجادیه بسیار از این واژه استفاده شده است.)

- یک روایت: امام صادق (ع): مؤمن اگر به سن چهل سالگی برسد و مؤمن باشد سه بیماری هرگز به او نخواهد رسید: پیسی و خوره و دیوانگی و اگر ۵۰ ساله شود حسابش تخفیف پیدا می‌کند. مؤمن وقتی ۶۰ ساله شود وجودش آکنده از «انابه» می‌شود. اگر ۷۰ ساله شود محبوب اهل آسمان می‌شود. ۸۰ ساله اگر بشود خدا دستور می‌دهد همه حسناتش را تثبیت کنند و سیناتش را هم بریزند. اگر ۹۰ ساله شود گناه گذشته و اخیرش را بریزد و نعمت را بر او تمام کند و او را به راه راست هدایت کند. (این روایت در توضیح اردل العمر آمده است که مؤمن هر چقدر پیرتر شود شکوه و ارزشش بیشتر است. پیر شدن مؤمن بسیار خوب است و برکات زیادی دارد.)

- در روایات هر آنچه حکم بستر دارد برای اینکه وجود و ذهن را پالایش دهد برای اتفاقات بعدی، «انابه» گویند.

- اینکه انسان بفهمد مالک نیست و عبد است زمینه‌ساز انابه است.

﴿ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أُوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) ﴾

و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم، [و گفتیم:] ای کوه‌ها و ای پرندگان! [در تسبیح] با او هم آواز شوید، و آهن را برای او نرم کردیم.

﴿ أَنْ اِغْمَلْ سَبِغَاتٍ وَ قَدَّرْ فِي السَّرْدِ وَ اِغْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) ﴾

که زره‌های فراخ بساز و بافت آن را یکنواخت کن، و کار شایسته کنید همانا من به آنچه انجام می‌دهید بینام.

﴿ وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرًا وَ رَوَّاحَهَا شَهْرًا وَ اَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲) ﴾

و باد را مسخر سلیمان کردیم که [سیر] صبحگاهش [مسیر] یک ماه و عصرگاهش [نیز مسیر] یک ماه بود، و چشمه مس مذاب را برای او روان ساختیم، و عده‌ای از جنّ به فرمان پروردگارشان پیش روی او کار می‌کردند، و هر که از آنها از دستور ما سر بر می‌تافت، از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم

﴿ يَغْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرَبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جَفَانَ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَتٍ اِغْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ (۱۳) ﴾

برای او هر چه می‌خواست از معده‌ها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های ثابت می‌ساختند. ای خاندان داود! شکرگزار باشید، و تعداد کمی از بندگانشان من سپاسگزارند.

﴿ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَلْبُ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴) ﴾

[سلیمان با این قدرت] هنگامی که مرگ را برای او مقرر داشتیم، آنها را به مرگ او آگاه نساخت مگر موربانه‌ای که عصای او را می‌خورد. پس چون [بیکرش] فرو افتاد، جنیان دریافتند که اگر غیب می‌دانستند، در عذاب خفت بار نمی‌ماندند.

﴿ لَقَدْ كَانَ لِسَبَّ فِي مَسْكِنِهِمْ ءَايَةً جَنَّتَانِ عَنِ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) ﴾

همانا برای [مردم] سبّ در محل سکونتشان نشانه [رحمتی] بود دو باغستان داشتند در جانب راست و چپ، [گفتیم:] از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید که شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزگار.

﴿ فَأَغْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُثْلٍ وَ شَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ﴾

ولی روی گردانیدند پس بر آنها سیل ویرانگر فرستادیم، و دو باغستان آنها را به دو باغی با میوه‌های تلخ و شورگز و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم.

﴿ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نَجَاؤِي إِلَّا الْكُفُورُ (۱۷) ﴾

این [عقوبت] را به [سزای] کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟

﴿ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا ءَامِنِينَ (۱۸) ﴾

و میان آنها و میان شهرهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، آبادی‌هایی پیدا [و نزدیک به هم] پدید آوردیم، و در آنها سیر و سفر را به اندازه کردیم [و فاصله‌ها برابر بود، و گفتیم:] شب‌ها و روزها به ایمنی در آنها سفر کنید.

﴿ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فِجَعَلْنَا لَهُمْ أَخَادِيثَ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلُّ مُمَرِّقٍ إِن فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) ﴾

ولی [این مردم ناسپاس] گفتند: پروردگارا! میان سفرهایمان دوری افکن [تا درویش و غنی متمایز شوند]، و بر خویشتن ستم کردند پس آنها را افسانه‌هایی [عبرت‌آموز] گردانیدیم، و سخت تار و مارشان کردیم. قطعاً در این [ماجرا] برای هر صبر پیشه‌ی سپاسگزاری عبرت‌هاست.

﴿ وَ لَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِلَيْسَ ظَنُّهُ فَاتَّبِعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) ﴾

و همانا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت، و جز گروهی از مؤمنان، همه از او پیروی کردند.

﴿ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) ﴾

و را بر آنها تسلطی نبود، جز آن که [می‌خواستیم] کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که در باره‌ی آن مردّد است باز شناسیم، و پروردگار تو بر هر چیزی نگاهبان است.

- حضرت علامه آیات ۱۰ تا ۲۱ را دسته دوم در این سوره در نظر گرفته‌اند.

- در این دسته از آیات با داستان حضرت سلیمان، حضرت داود و داستان قوم سبأ روبه‌رو هستیم که در همه آنها موضوع شکر مشترک است.

- فراموش نکنیم که این دسته از آیات در ادامه دسته قبلی که موضوع ارتباط با غیب بود، است.

- آیه ۱۰: حضرت داود (ع) نماینده عبد منیب در این سوره است. پیامبری است که وحی به واسطه او نازل می‌شود. به عبارت دیگر حضرت داود جلوه‌ای از ارتباط با غیب است.

ثمره ارتباط با غیب در این آیه بی‌نظیر است. زیرا:

✓ اولاً: آنچه که در زندگی بشر نماد استحکام است مانند آهن در داستان انسان متصل با غیب، نرم و رام است و در تبعیت چنین انسانی است.

✓ ثانیاً: گفتیم زمینه‌سازی رجوع انابه و منصرف شدن از قبل، «توبه» است و توجه به مقصد اوّاب نامیده می‌شود. بنابراین وقتی می‌گوید: «کوه‌ها و پرندگان با او اوّاب شدند» یعنی کوه‌ها و پرندگان با حضرت داود (ع) هم مقصد شدند. به عبارتی دیگر یعنی کوه‌ها و پرندگان متوجه همان مقصدی شدند که حضرت داود متوجه آن مقصد بود.

- هم‌آواز شدن کوه‌ها و پرندگان یعنی آمال و توجه آنها همان مقصدی است که داود (ع) دارد. به این معنا که در ساختار نبی الهی، به عنوان نماد ارتباط با غیب، قدرتی وجود دارد که همه هستی با همین سیستم مادی خودشان را کاملاً هم‌راستا با غرض او هماهنگ می‌کنند.

- به عبارتی، همه دغدغه کوه و پرندگان این می‌شود که داود (ع) به مقصدشان برسد.

- کوه و پرنده در زندگی دنیا، ساختار ویژه‌ای دارند.

- «پرنده»، از حیث زندگی اجتماعی به مدل زندگی انسان بسیار شبیه است.

- از جهت اتم بودن، پرنده کاملاً شبیه زندگی انسان است. او لانه‌محور و بیت‌محور است و شبکه‌های ارتباطی دسته‌ای دارد. مهاجرت، مبدأ، مقصد و ... دارد.

- به همین علت ارتباط با پرندگان در زندگی انبیاء موضوع مهمی است. (حضرت سلیمان، حضرت داود و ...)

- پرنده نمادی از «حرکت‌های اجتماعی» است.

- به این معنا که وقتی پرنده اینچنین به انسان شبیه است، به طریق اولی انسان‌ها هم باید در حرکت‌های اجتماعی هم مقصد با رسولان الهی باشد.

- به لحاظ واژه‌ای «جبال» معنای تفوق، برتری، وزنه‌بودن، ثقل، اتکاء، میخ زمین بودن و ... دارد.

- یعنی در عالم ماده چیزهایی وجود دارد که به علت وزانتی که دارند، زمین به آنها بند است.

- در زندگی انسان‌ها هم این مفهوم چنین می‌شود که، انسان‌هایی در جامعه زندگی می‌کنند که حکم کوه را دارند. آنها زمین را برای آن جامعه نگه می‌دارند.

- جبال و طبر برای ساختار اجتماعی و درونی زندگی انسان قابل بحث و مصداق‌یابی است که محل بحث آن جای دیگری است.

- باید بدانیم کل نظام هستی در راستای مقصد انبیاء حرکت می‌کند.

- آیه ۱۱: توجه کنید که خدا نمی‌گوید: «ای داود، عمل صالح انجام بده» بلکه می‌گوید: «وَ اَعْمَلُوا صَالِحاً»، یعنی عمل صالح انجام بدهید. به این معنا که هر کسی با حضرت داود است در واقع از توان او بهره‌مند می‌شود.

- یعنی باید برایمان مهم باشد که با غیب مرتبط شویم وگرنه اینکه واسطه این ارتباط چه کسی است مهم نیست.

- مهم این است که قوانینی برای زندگی کردن به ما برسد، فرقی نمی‌کند که با گوش خودمان بشنویم یا اینکه کسی دیگر بشنود و به ما بگوید.

- هستی با آدم‌ها به واسطه همراهی با حضرت داود، هم مقصد می‌شود بنابراین باید به ازای این هم مقصدی شکر کنند.

- همه هستی در خدمت مقصد ایمان قرار می‌گیرد.

- در هنگام ظهور، همه آدم‌ها هم مقصد با امام زمان می‌شوند لذا برایشان مهم خواهد بود که او را به مقصدش که برپایی حکومت دینی است برسانند. مدیریت افراد با امام زمان خواهد بود.

- آیه ۱۲: اجنه با اینکه موجودات ویژه با توانمندی‌های بسیار خاص هستند، اما در حکومت حضرت سلیمان کاملاً تحت هیبت حضرت سلیمان بودند.

- اینکه ما چیزی را مسخر کنیم و از آن استفاده کنیم بسیار متفاوت است با اینکه آن چیز خودش را در راستای مقصد و هدف ما قرار دهد. مانند باد که خودش را در اختیار حضرت سلیمان قرار داده بود.

- توجه: می‌شود که علم چنان پیشرفت کند که چیزهایی که در گذشته غیب بوده‌اند، دیگر غیب نباشند. مثلاً هزاران سال پیش امکان صحبت کردن کسی در یک کشور با فرد دیگری در کشور دیگری امکان‌پذیر نبود و محال محسوب می‌شد در حالی که این مسئله در حال حاضر اصلاً برای ما تعجب‌آور نیست و به راحتی امکان‌پذیر است.

**- سه نکته مهم:**

✓ ۱- می‌شود وقایع بی‌شماری از غیب را به صورت علمی شناخته و به کار بندیم.

✓ ۲- به کارگیری قوانین غیب، با همراه شدن هستی و غیب در راستای مقصد انسان، دو بحث کاملاً متفاوت هستند.

✓ ۳- به عکس باور عموم که موجوداتی مانند جن را، با خبر از غیب می‌دانند، هیچ موجودی به غیر از انبیای الهی، عالم به غیب نیست.

- اجنه هم سر سوزنی علم غیب ندارند. آنها از آینده هیچ خبری ندارند.

- انسان قرار است بر اساس قوانین و اقتضات عالم ماده زندگی کند و قرار نیست بر اساس قوانین عالم مثال و مجردات زندگی کند.

- اقتضاء عالم ماده، محدودیت زمان و مکان است.

- انسان باید بلد باشد با این محدودیت‌ها زندگی کند.

- انبیاء هم با اینکه علم غیب داشتند اصلاً از آن استفاده نمی‌کردند و بر اساس قوانین عالم ماده زندگی می‌کردند.

- سیره اهل بیت، استفاده از علم غیب در زندگی نیست زیرا نظام زندگی را مختل می‌کند.



- البته مواردی استثنایی پیش آمده است که بنا به مصلحت و یا شرایط خاص اهل بیت غیب‌گویی‌هایی کرده‌اند اما دَعْبِ آنها غیب-گویی کردن نبوده است.

- هر مسیری غیر از مسیر اجتماعیِ عُرف، جدای از سیرهٔ اهل بیت است و حداقل ضروری که دارد این است که جریان زندگی بشر را از حرکت به سمت حکومت دینی، دور می‌کند.

- علم غیب، علم فهمیدن آینده نیست بلکه علم غیب مساوی است با وحی. علم غیب یعنی شناخت قوانین عالم هستی.  
- توجه:

هیچ کس در زندگی اش هیچ اولییتی بالاتر از قرآن نباید داشته باشد

و این به معنای تعطیل کردن اولیتهای دیگر زندگی نیست.

- آیه ۱۵: ماجرای قومی را مطرح می‌کند که زندگی فوق‌العاده خوبی دارند و از رزق خدا بهرهٔ بسیاری دارند. اما این افراد از «شکر» اعراض کردند.

- «اعراض کردن از شکر» یعنی کم‌کم احساس کردند که بهره‌مندی از نعمت‌ها برایشان طبیعی است. اینها باورشان را که این نعمت‌ها و بهره‌مندی از آنها تابع قانون‌هایی است، از دست دادند.

- مانند این قانون که: «اگر شکر کنید نعمت‌هایتان دوام دارد و اگر شکر نکنید نعمت‌هایتان دوام نخواهد داشت».

- آیه ۱۶: آنها شکر نکردند بنابراین سیل بر باغ‌های آنها جاری شد.

- آیه ۱۷: عذاب‌های الهی همه طبیعی است و اصلاً در آن غافلگیری وجود ندارد.

- آیه ۱۸: طلب آنها فاصله افتادن بین شهرها شد.

- خیلی از اوقات، رفتار و عمل انسان‌ها معنایش طلب و دعای چیزی ناگوار است. مثال: اگر کسی درختان منطقه‌ای را قطع کند یعنی خشکسالی و یا سیل را طلب کرده است. زیرا درختان، جلوی سیل را می‌گیرند. اثر وضعی قطع کردن درخت، طلب سیل است.

- همه اعمالمان اینگونه است زیرا هر عملمان دعای اتفاقات بعدی است. یعنی هر عملی دعاست برای نتیجهٔ خودش.

- ما چون علم به غیب نداریم و حلقه‌های وسط را نمی‌دانیم حداقل باید باور به غیب داشته باشیم. باور به غیب به ما می‌گوید که

فلان اتفاق، ولو از باب عقوبت هم که افتاده باشد، در حال حاضر برای ما یک ابتلاء است پس می‌توانیم با استغفار و اصلاح مشکل را

حل کنیم.

- آیه ۱۹: وظیفهٔ ما در برابر ابتلائات «صبر» و «شکر» است. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹))

- عالم قانون دارد و اتفاقات یکباره و تصادفی به وجود نمی‌آیند. شناخت این قوانین مهم‌تر از علم به آینده است.

- مهم‌ترین بهرهٔ غیب و وحی به انبیاء این است که این قوانین را در اختیار ما بگذارند.

- آیه ۲۰: بنابراین اگر کسی در این عالم، مسیر ابلیس را برود، هیچ حجتی بر این مسیر ندارد، زیرا علم غیب را در حد قوانین کلیه

در حد اعتقاد به غیب، در اختیار بشر قرار داده‌اند و هیچ کس حجتی برای مسیر شیطان ندارد. مسیر شیطان سلطان ندارد.

- بنابراین انسان باید «عبد منیب» شود و زمینه‌های زندگی توحیدی را برای خودش فراهم کند و این مسئله حاصل نمی‌شود مگر با

علم و حیانی.

- علم و حیاتی باید در صدر اهداف و آمال و آرزوها و برنامه‌های زندگی انسان باشد.
- ضمناً انسان باید ایمان به غیب پیدا کند که ایمان به غیب قبل از علم به غیب مهم است.
- اگر انسان چیزی را نمی‌داند، انکار نکند زیرا ندانستن دلیل بر نبودن نیست.
- انسان باید ابتدا به غیب «ایمان» پیدا کند و سپس به آن اعتماد کند.
- اگر انسان به غیب اطمینان نداشته باشد، مسیر علم غیب به معنای قوانین حقیقی، برایش باز نخواهد شد.
- در این عالم ابتدا عمل می‌خواهند و سپس علم می‌دهند.

### دعا

«ائمه»، همگی آسمان‌هایی بودند که بر روی زمین راه می‌رفتند. غیب‌هایی بودند که در شهودِ زندگی ما زندگی می‌کردند.

ما از خدا می‌خواهیم به برکت سوره مبارکه سبأ معرفتی به ما بدهد که ارتباط با ائمه بزرگوار و انبیای گران‌قدر و خصوصاً رسول‌الله (ص) داشته باشیم، تا ارتباط با غیب پیدا کنیم، پس باید:

✓ اولاً به سخنان این بزرگواران به عنوان اینکه گفته‌های غیب‌اند اعتماد کنیم.

✓ ثانیاً بعد از اعتماد به گفته‌هایشان، عمل کنیم.

یا رسول الله دست ما را بهم بگیر،

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین